

افسانه دوالپا

۴ بهمن ۱۳۹۴ ساعت ۱۸:۳۶

طبق افسانه راه چاره رهایی از دست دوالپا مست کردن او است. دوالپا پیرمردی به ظاهر بدبخت و ذلیل و زبونی است که سر راه مردمان نشیند و نوحه و گریه سر دهد که دل سنگ به ناتوانی او رحم آورد. چون عابری بر او بگذرد و از او سبب اندوه بپرسد گوید: بیمارم و کسی نیست مرا به خانه‌ام که در این نزدیکی است برساند.

جوان و تاریخ- طنز و سرگرمی

"دوالپا" یکی از موجودات خیالی در داستان‌های قدیم ایرانی است که بالاتنه انسان دارد و پاهایش مانند تسمه دراز و پیچیده‌اند. دوالپا در زبان فارسی مصداق آدم‌های سمجی است که به حق یا ناحق به کسی می‌چسبند و او را رها نمی‌کنند. طبق افسانه راه چاره رهایی از دست دوالپا مست کردن او است. دوالپا پیرمردی به ظاهر بدبخت و ذلیل و زبونی است که سر راه مردمان نشیند و نوحه و گریه سر دهد که دل سنگ به ناتوانی او رحم آورد. چون عابری بر او بگذرد و از او سبب اندوه بپرسد گوید: بیمارم و کسی نیست مرا به خانه‌ام که در این نزدیکی است برساند. و عابر چون گوید: بیا تو را کمک کنم. دوالپا بر گرده عابر بنشیند و پاهای تسمه مانند چهار متری خود را که زیر بدن پنهان کرده بود گشوده گرداگرد بدن عابر چنان بیچد و استوار کند که عابر را تا پایان عمر از دست او خلاصی نباشد. در کتاب هزار و یکشب سندباد بحری توصیفی این گونه از دوالپا دیده می‌شود: دوالپا پیرمردی است که دم جاده نشسته گریه می‌کند و هر رهگذری که می‌رسد به او التماس کرده می‌گوید مرا کول بگیر از روی نهر آب رد کن. هر کس او را کول بکند یکمرتبه سه ذرع پا مانند مار از شکمش درآمده دور آن کس می‌پیچد و با دست‌های محکم او را گرفته فرمان می‌دهد: کار بکن بده به من. برای این که از شر او آسوده بشوند باید او را مست کرد. و سند باد نیز انگورها را در تکه چوبی له کرده و از آن شراب ساخته و دوالپا را زیر آفتاب برده و چون تشنه اش میشود شراب را که در غلاف میوه ای ریخته به او نوشانده و چون مست شد وی را از روی گرده اش به زیر افکنده و فرار کند...

آدرس مطلب :

<https://www.cafetariikh.com/news/۲۲۴۲۶/دوالپا-افسانه/>